

تصویر ابلیس در اندیشه عین القضاة همدانی

ماندانا هاشمی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن

چکیده

در بحث درباره تضادهای عالم، ابلیس عامل اصلی ر در تقابل با خیر قرار می گیرد اما با ژرف کاوی می توان به این نتیجه رسید که ناسازی ها ظاهری اند و حقیقت پنهان در این ظواهر متناقض سازگاری آنهاست . بر اساس آموزه های دینی ابلیس در برابر خداوند ایستاد و سجده نکرد و سوگند یاد کرد که آدمیان را گمراه کند یکی از گروه های فکری که درباره ابلیس نظرات گوناگون ابراز کرده اند عارفان و متصوفه اند عکس العمل این گروه درباره نقش ابلیس متفاوت است .

یکی از دیدگاه های مخاطره آمیز درباره ابلیس توسط گروهی از متصوفه مطرح شده است آنان ضمن دفاع از ابلیس او را ستایش کرده اند و به عنوان بزرگترین موحد جهان معرفی می کنند برجسته ترین نماینده این جریان خاص ، حلاج است و پس از او عین القضاة که شیفتگی و همدردی او با ابلیس کمتر از حلاج نیست و در ستایش این ملعون ابدی بی پرواست .

در این مقاله بر آنیم تا ضمن آشنایی با عین القضاة و ریشه های فکری او در چند محور با نوع تحلیل و تبیین او درباره ابلیس آشنا شویم این محورها عبارتند از :

الف) بررسی زمینه های عقاید عین درباره ابلیس

ب) عشق ابلیس (ج) آفرینش و ابلیس (د) تقابل محمد(ص) و ابلیس

ه) جدایی فرمان و ارادت و نقش تقدیر و (فلسفه وجودی ابلیس

ض) ابلیس ، سالک و سلوک (ح) رابطه انسان و شیطان

ط) نور سیاه ابلیس

واژه های کلیدی

عشق - ابلیس - رحمان - جبار - نور سیاه .

مقدمه

بنیاد هستی برنا سازی ها و تضاد است . تضادهای عینی و ذهنی چون شب و روز ، آسمان و زمین ، گرما و سرما ... خوبی و بدی ، زشتی و زیبایی ، قهر و لطف ، کفر و ایمان ، فرشته و ابلیس ! اما به راستی فلسفه تضادها چیست ؟ مسلما یکی از ریشه های مهم آن پیدایی و نمودگی است و هر امر متعالی با ضد خویش شناخته می شود .

در بحث درباره تضادهای عالم هستی ابلیس یا اهریمن به عنوان عامل اصلی شر و بدی که در تقابل با خیر قرار می گیرد مطرح است . پرسشی که همواره درباره ابلیس پیش می آید این است که هدف از خلقت او چه بود ؟ او که سال ها بهترین پرستنده پروردگار بود چرا عصیان کرد ؟ آیا او یک نیروی ضد پروردگار یا برخاسته از ذات الهی است ؟ خیر و شر در جهان چگونه توجیه می شود آیا جهان دو قطبی است قطبی متعلق به خیر و قطبی متعلق به شر ؟ آیا ابلیس خالق شرور است یا آن که وجودی شرور است که بر اساس طرح آفرینش در موجودیتش خیری نهفته است .

با ژرف کاوی می توان به این نتیجه رسید که ناسازی هاظاهری است و حقیقت پنهان دراین ظواهر متناقض ، سازگاری آنهاست . بر پایه نظری که حلاج مطرح می کند ؛ ذرات جهان با نامی از نام های الهی مرتبطند و هر یک از موجودات هستی تجلی نام الهی اند .

بر اساس آموزه های دینی ابلیس در برابر خداوند ایستاد و از فرمان سجده سر باز زد و سوگ کند یاد کرد که آدمیان را گمراه کند . قرآن به عنوان کامل ترین کتاب آسمانی بیش از پیش به این معنا می پردازد و از شیطان به عنوان دشمن همیشگی و سوسه گر که در دایره مشیت الهی به گمراه کردن می پردازد ، یاد می کند . صوفیه با دیدگاه های مختلف و متفاوت درباره ابلیس نظر داده اند از نظر این گروه ابلیس عاشقی بزرگ است که نخواست جز پروردگار بپرستد و مطیع اراده حق بود و امر پروردگار را اجرا نکرد.

خداوند در ظاهر ابلیس را راند و جامه ای از قهر به او پوشاند ولی خاصان درگاه ، او را چنان که هست می شناسند مساله عصیان ابلیس و کوشش در تبرئه او از قرن ۴ در روزگار حلاج آغاز شده است . عین القضاة همدانی عارف و متفکر قرن ۶ یکی دیگر از نمایندگان پرشور این تفکر است که جان در راه عقیده می دهد به دلیل عقاید محوری عین القضاة در این زمینه و اثر پذیری عارفان دیگر از او در این مقاله بر آنیم تا به تشریح دیدگاه های مختلف عین القضاة همدانی درباره ابلیس بپردازیم به همین دلیل ضمن بیان مقدماتی درباره عین القضاة ، زندگی و آثار افکار او خصوصا تاثیراتی که از حلاج گرفته است به بررسی افکار وی پرداخته شده است . بدیهی است مهم ترین نقطه نظرات عین القضاة را می توان در کتاب نامه ها ، تمهیدات رساله و شکوی الغریب او یافت .

امید است این مقاله بتواند راه گشای شناخت بخشی از اندیشه های این عارف بزرگ باشد .

به نام پروردگار

زندگی عین القضاة همدانی

ابوالعالی عبدالله بن محمد از نوابغ و مشایخ بزرگ صوفیه که در تمهیدات خود را «قاضی همدانی» (۱) می خواند ؛ در سال ۴۹۲ ه.ق در همدان متولد شد . نبوغ او خیلی زود آشکار شد و از سن بیست سالگی آغاز به نوشتن کرد و آثار متعدد تصنیف نمود .

او جامع علوم ریاضیات ، ادب ، فقه ، حدیث ، کلام ، فلسفه ، تصوف و عرفان بوده و به سبب تبحری که در فقه داشته عنوان قاضی و مدرس یافته است . (۲)

نوشتن آثار معتبر آن هم در عنفوان شباب باعث حسادت های سخت نسبت به او شد چنان که در شکوی الغریب می گوید : «عجیبی نیست که من هم مورد حسد قرار گیرم در حالی که نورس بودم و برای بیست سالگان و بالاتر شیر خواره می نمودم . کتاب هایی نوشته ام که پنجاه و شصت ساله ها از فهم آن ناتوانند تا چه رسد به تالیف و تصنیف آنها . (۳)

دیدار او با احمد غزالی سبب ایجاد تحول عظیم روحی و تاثیر در زندگی معنوی او بود غزالی عین القضاة را با سماع و اندیشه صوفیانه آشنا نمود به گونه ای که پیوستگی آن دو موجب رواج نوعی تصوف شور انگیز و مستانه شد .

عین القضاة مرشد دیگری به نام برکه داشت که در کلاس او زانوی شاگردی بر زمین زد . شیخ برکه معاصر احمد غزالی بوده و با او مصاحبت داشته است و همچنین به شیخ فتحه یکی دیگر از مشایخ همدان ارادت

می ورزیده است. عین القضاة اعتراف می کند بعضی از اسرار قرآن را از برکه آموخته است و در آثار فارسی خود درباره ماجرای ابلیس روایت هایی را با ذکر نام برکه نقل کرده است.

همچنین جامی در نفحات الانس (۴) به صحبت او با شیخ محمد حمویه اشاره کرده است.

عین القضاة در دفاعیه خود در شکوی الغریب از تعصب دشمنانی که او را ضد مذهب جلوه می دهند می نالد و در نامه های خود از تکفیرهایی که عوام از بزرگان کرده اند یاد می کند.

او شهادت خود را امری حتمی به شمار آورده است و معتقد است خواست پروردگار به آن تعلق گرفته است. دشمن او یکی از ستمگران آن عصر به نام ابوالقاسم درگرینی است وی وزیر سلطان محمود سلجوقی بود و در طول دوران وزارتش مردان متعدد را به بهانه های گوناگون از سر راه خود برداشته بود و برای قتل عین القضاة زمینه را چنان آماده کرده بود که او را بی محابا در ملاعام بر دار کردند به این صورت که شایع کردند عین القضاة دعوی نبوت و یا حتی خدایی می کند.

بی گمان کارگزاران در گزینی کوشیدند تا با تخریب سیمای عقیدتی عین القضاة در افکار عمومی فتوای علما از جمله «بدیع متکلم را بر قتل او بگیرند» (۵)

عین القضاة همچون پدر و پدر بزرگش عاقبت پای دار رفت در حالی که مناجات شبلی را در شب قتل حلاج در خاطر داشت مناجاتی که خود در تمهیدات نقل کرده است:

«بار خدایا محبان خود را تا چند کشی؟ گفت: چندان که دیت یابم گفتم: دیت ایشان چه باشد؟ گفت: جمال لقای من دیت ایشان باشد. ما کلید سر اسرار بدو دادیم. او سر ما را آشکار کرد. ما بلا در راه او نهادیم تا دیگران سر ما نگاه دارند» (۶)

او را از زندان بغداد به همدان آوردند و در شب چهارشنبه هفتم جمادی الآخر سال ۵۲۵ بر دار کردند. «ماسینون می گوید: عین القضاة و حلاج، شهادت خود را شایسته و نتیجه طبیعی آشکار کردن سر پروردگار می دانستند. ایشان به داستان سخنرانی حلاج در جامع بغداد استناد می نماید که خطاب به مردم گفته بود کشتن من بر شما واجب شرعی است» (۷)

بررسی زمینه های عقاید عین القضاة همدانی درباره ابلیس

گروهی از عارفان مدافعان ابلیس هستند از جمله عین القضاة همدانی که قبل از شرح اعتقادات او در باب ابلیس باید بدانیم ریشه نظریات او به کجا باز می گردد. بر اساس راه حل این گروه که مبنای آن توحید

اشراقی است همه جهانیان عاقبت به خیرند و جهنم ابدی نیست و فرمان سجده بر آدم آزمایشی است. (۸) بر این اساس نقش اهریمن به دو شیوه تبیین می‌شود:

الف) با کاستن از نیروی «یزدان» و «اهریمن» و جادادن آن در بستری بزرگتر به نام اهورا مزدا نزد زرتشتیان و میتراثیست‌ها و به نام زروان نزد زروانیان جهان را دارای نظام اصلح می‌دانند و وجود اهریمن را لازم و نیکو می‌شمرند. «همین اندیشه پس از اسلام به صورت دفاع از ابلیس در برخی شاخه‌های صوفیان چون عین القضاة، سنائی، عطار و مولوی دیده می‌شود». (۹)

ب) کاستن صفت‌های اهریمن و افزودن بر صفت‌های یزدان تا جایی که یزدان را نور محض و اهریمن را تاریکی و عدم دانستند و نتیجه گرفتند که در جهان جز یک منبع فیض نور یا همان نور الانوار چیزی نیست. هر چه از مرکز تابش نور الانوار دورتر شود و جودی ضعیف و آمیخته با تاریکی است. پاره‌ای صوفیان از جمله عین القضاة خداوند را جان جهان می‌دانند و در وحدت وجود تامل‌ی یکی شدن خیر و شر پیش می‌روند.

یکی دیگر از ریشه‌های تفکرات عین القضاة درباره ابلیس زروانی‌گری دوره ساسانیان است. (۱۰) عین القضاة به جای یزدان و اهریمن در معتقدات زروانیان مصطفی (ع) و ابلیس را نهاده است و در جایی که می‌خواهد مصطفی (ع) را در راس هرم مدینه فاضله و ابلیس را در راس هرم ضد آن قرار دهد از زبان پیامبر (ص) نقل می‌کند: «نور من از عزت پروردگار پیدا شد و نور ابلیس از نار عزت او پیدا شد. (۱۱) همانگونه که اشاره شد برخی عارفان جهان را یک صحنه بازی می‌پندارند که همه بازی‌گران در آن عاقبت به خیر خواهند شد. «عین القضاة برای بیان این نظریه جهنمیان را مشمول رحمت الهی می‌داند و می‌گوید «ان لهم النار» (۱۲) صفت دوستان است زیرا که «لیس فی القرآن ذکر الاعداء» در قرآن از دشمنان یاد نشده است.

عین القضاة آتش جهنم را با آتش طور موسی یک جنس می‌داند و چون درباره آتش طور در قرآن آمده است: «چون به آتش طور رسید ندا داده شد مبارک باد برای کسی که در آتش (طور) و پیرامون آن است، پس آتش جهنم نیز مبارک است و فرقی میان آن دو نیست. (۱۳)

یکی دیگر از عوامل تاثیر پذیری عین القضاة، حلاج است بی‌گمان گرایش همه سویه در شیوه عرفانی حلاج سبب شد تا عین القضاة چون او بیندیشد و چون وی با دلیری سخن گوید از این رو در مساله دفاع و ستایش ابلیس هیچ یک از مشایخ و عارفان، دیدگاه حلاج را ژرف‌تر و زیباتر از او تحلیل نکرده است.

«وی در کتاب تمهیدات فصل مشبعی در دفاع و ستایش ابلیس در مقایسه نور سیاه با نور محمدی نگاشته که نظیری تاکنون برای آن دیده نشده است ... در نظر عین القضاة ، ابلیس و محمد (ص) دو سوی عشق الهی اند که هر کدام بهری از آن نصیبشان شده است و هر کام با بهر خویش عده ای را به سوی خود می خواند . ابلیس به ضلالت و محمد به هدایت . (۱۳)

بنابراین اگر حلاج برجسته ترین نماینده جریان دفاع از ابلیس است عین القضاة سمبل روشنگری آن است . عین القضاة در تمهیدات همه چیز را به اراده الهی معطوف می کند او می گوید : «خلق از ابلیس نام شنیده اند نمی دانند او را چندان نازدسر است که پر وای هیچ کس ندارد دریغا چرا نازدسر دارد ؟ از بهر آن که هم قرین آمده است با خدوخال چه می گویی ؟ هرگز خدوخال بی زلف و ابرو و موی کمال دارد ؟ لا والله کمال ندارد» . (۱۴)

یکی دیگر از ریشه های عقیدتی عین القضاة به اندیشه های فیلسوفی به نام ابن بردیصان بازمی گردد که همه جهان هستی را نیک می داند و ناشی از یک علت و بدی ها را عدم علت آن را همه عدم می داند و زمانی که در نامه ها درباره نور سیاه می گوید مقصودش آن است که اگر ثنویان ، درک خلیل الرحمان را داشتند و به معنی توحید اشراقی رسیده بودند سیاهی بودن شیطان یا عدمی بودن شرور را درک می کردند و به جای ثنویت به توحید می گرویدند . (۱۵)

عشق ابلیس

زمینه های فکری عین القضاة در کنار یکدیگر به این نتیجه می رسد که در مذهب عاشقان ، مهجوری برازنده تر از عاشقی است . (۱۶) به همین جهت عین القضاة شاگرد مکتب عاشقانه احمد غزالی ، عشق را محور عقیده خود قرار می دهد و زوایای پنهانی وجود ابلیس را به وسیله عشق می کاود . یکی از این زوایا مهجوری ابلیس است عشق می کوشد عاشق را در نظر معشوق آورد و آن چه عشق وجود عاشق را هدف ناوک بلا سازد برای این معنی است تا او را منظور معشوق کند و معشوق باشد که روی بر او آورد .

یکی دیگر از زوایای پنهانی وجود ابلیس که مرتبط با عشق است تفاوت میان فرمان و ارادت معشوق است گاه او فرمانی می دهد اما اراده اش چیز دیگر است و هدف او نیز آزمایش باطن عاشق است عین القضاة انتخاب فرمان و نافرمانی از ارادت را ، ناتمامی در عشق می داند . (۱۷)

قاضی در مثالی برای ترجیح ارادت بر امر ، می گوید فرمان سجده بر آدم فقط محکی بود برای شناختن آن که بر خواست معشوق واقف است و او معلم پخته و سوخته فرشتگان بود . ای درویش «اسجدوالادم»

محکی بود تا که بر ارادت مطلع است؟ و به خواست معشوق مکاشف، چون همه سجده کردند و معلم نکرد معلوم شد استاد پخته تر و سوخته تر از شاگردان بود.

گر بر سر من خار و خسک بارانی
باران تو را دوخته ام بارانی

فراق معشوق اختیار کرد به قوت مشاهده ارادت و باک نداشت «(۱۸)

قاضی بر آن است که عشق الهی تقسیم شده است نیمی را جوانمردی گرفت و نیمی را جوانمردی دیگر و بر اساس نظر حسین بن منصور حلاج جوانمردی را برای پیامبر اکرم (ص) و ابلیس، اثبات می کند. و تحلیل او آن است که پیامبر ذره ای از عشق را برای موحدان به ارمغان می آورد و ابلیس ذره ای از عشق را بر مغان نصیب موحدان ایمان بود و نصیب مغان کفر. (۱۹)

آفرینش و ابلیس

عین القضاات دیدگاه عاشقانه خود را در ماجرای آفرینش درباره ابلیس مطرح می کند همان دیدگاهی که مبانی آن در افکار حلاج و پس از آن احمد غزالی طرح ریزی شده است.

عین القضاات داستان آفرینش را از دو دیدگاه بررسی می کند دیدگاه اول عدم سجده ابلیس و دیدگاه دوم لعنتی شدن او.

او درباره ابلیس بر نکته مهمی تاکید دارد و آن این است که در سر با او سخنی گفتند و در ظاهر چیز دیگر او برای روشن شدن مطلب مثال حضرت یوسف (ع) و برادرش بینامین را عنوان می کند که در پرده با او رازی گفت و از بیرون پرده او را متهم به دزدی کرد درباره ابلیس نیز چنین سد پنهان با او راز گفتند و با رضای او به ظاهر روسیاهش کردند. (۲۰)

بنابراین در تفسیر عین القضاات، ابلیس با دو صدا روبرو بود یکی او را به سجده آدم می خواند و در نهران او را از این کار باز می داشت. (۲۱) عین القضاات امر به آدم و ابلیس را مقایسه کرده توضیح می دهد خداوند به آدم و حوا امر کرد به درخت نزدیک نشوند و به درخت نیز الهام نمود که همراه و متوجه آدم باشد پاسخ ابلیس نیز در واقع واکنش به امری بود که در سر به او گفته شده بود. (۲۲)

بنابر این عدم سجده ابلیس به آدم و یا به تعبیر قاضی ابلیس به آن چه که در سر به او گفته شده بود لعنت الهی را در پی داشت اما این لعنت برای ابلیس عاشق، تاج سر و طراز آستین است. لعنت غذا و قوت ابلیس است و چون دلباختگان رحمت از آن لذت می برد «خلق عالم از ابلیس نام شنیده‌اند اما می دانم او را خود از کسی یاد نیست که روی در درد ابدی دارد و قوت او لعنت است کی پیاپی می رسد و او نوش می کند چنان

که دوستان ، رحمت و او از رحمت متنفرتر از آن است که دوستان از لعنت . جهانیان را از این نقطه چه خبر
«؟»

عاشقان را جام می باخم می هم سنگ ده هر کسی را بانوا و در خور فرهنگ ده
در نظر قاضی طوق لعنتی که بر گردن ابلیس ، افتاده است برای او گرمی ترین هدایاست چرا که از جانب
معشوق است که فرمود «و ان علیک لعنتی الی یوم الدین» عین القضات می گوید کسی که به ماهیت و
کیفیت هدیه معشوق بیندیشد عاشق نیست . عاشق حقیقی آن است که گلیم سیاه و سفید رحمت و لعنت در
نظر گاهش یکی باشد. (۲۴)

واین یادآور حکایت شبلی است که هنگام مرگ خاکستر بر سر کرد و گفت : از ابلیسم رشک می آید و آتش
غیرت ، جانم می سوزد که من اینجا نشسته او (ذات الهی) چیزی از خود به کسی (ابلیس) دهد و آن
اضافت لعنت به ابلیس است نمی توانم دید می خواهم که مرا بود که اگر لعنت است نه آخر از آن اوست و
نه در اضافت اوست آن ملعون خود قدر آن چه داند ؟ چرا عزیزان امت را ارزانی نداشت تا قدم بر تارک
عرش نهادندی ، جوهری داند قدر جوهر. «(۲۵)

به همین دلیل قاضی با پیروی از ابوالقاسم گرکانی او را خواجه خواجگان و سرور مهجوران می نامد. (۲۶)

تقابل میان محمد (ص) و ابلیس

یکی از جنبه های نگرش عین القضات به ابلیس وجود دو قطب آفرینش حضرت محمد (ص) و ابلیس است
که آن گونه که ذکر شد دیدگاه او را به دیدگاه زروانیان نزدیک می کند . او خداوند را دارای دو نام می
خواند «رحمان و رحیم» و «جبار و متکبر» که از صفت جباریت ابلیس را بوجود آورده و از صفت
رحمانیت محمد (ص) را «پس صفت رحمت غذای احمد آمد و صفت قهر و غضب غذای ابلیس بنابراین
هدایت خلق با محمد و ضلالت با ابلیس است.» (۲۷) بر این مبنا قاضی ادعا می کند که خداوند ابلیس را با
صفت اضلال آفریده است و سخن حضرت موسی (ع) با خداوند را که فرمود : ضلالت سامری فتنه توست
مورد استناد قرار می دهد و ابلیس را نیز چون سامری می داند و نتیجه می گیرد که اوست که هر که را بخواهد
گمراه و هر که را بخواهد هدایت می کند. (۲۸)

قاضی در نگاهی تفسیر گونه قسم به شب را در آیه «واللیل از اعسعس» قسم به ابلیس می داند و در نتیجه
این قسم از صفت ضلالت و «الصبح اذا اتنفس» از صفت هدایت بر می آید . اما نکته جالب آن است که
قاضی این دو صفت را یکسان می داند و آن را که بین این دو تفاوت قایل است خود پرست می خواند. (۲۹)

همچنین عین القضات ، ابلیس را سرچشمه کفر و برخاسته از کان قهر و خشم می داند :
دل مرکب حق است که دراین زندان است در عالم خاک مدتی مهمان است
دل زنده به جان و جان بود زنده به حق گه جان در دل و گاه در دل جان است
از نور پروردگار روح فرا دید آمد پس نور علی نور نه در قرآن است
آن نور سیه زکان قهر و خشم است سرچشمه کفر و مسکن شیطان است (۳۰)

در عین حال وی یادآوری می کند که اگر چه ابلیس بر بساط قهر و قدم نهاده است و روی در جلال عزت ازل دارد همچنان به عنایت الهی امیدوار است . «مقامی است در عشق که امید به از خورد ، یعنی به از یافت باشد . ابلیس در این مقام نطقش همه این است :

بی کار مخوان مرا که آخر صنما در دامن تو دست به کاری زده ام
ای برادر هان و هان تا در دلت گذر نکند که ابلیس از او دل برگرفته است که اگر چه قدم بر بساط قهر دارد و روی در جلال عزت ازل از این خالی نیست که :

دل بر بکنم امید کی می دارم تا بو که عنایتی کنی در کارم (۳۱)
گناه ابلیس عشق او با پروردگار و گناه مصطفی عشق پروردگار با اوست این گناه همان امانت عشق است که میان آدم و آدم صفتان تقسیم کرده اند . (۳۲)

نقش ابلیس در تقابل با رسول اکرم (ص) چنین توجیه می شود که کسی که ابلیس را رنجور کند در عالم محمد او را شفا می دهند : «دریغا مگر هرگز عاشق پروردگار و مصطفی نبوده ای و در این میانه ابلیس تو را وسوسه نکرده است ؟ در عالم محمد او را به شفا حاصل آرند زیرا که کفر ، رقم فنا دارد و ایمان رقم بقا تا فنا نباشد بقا نیابد هر چه فنا در این راه بیشتر بقا در این راه کامل تر .» (۳۳)

جدایی فرمان و ارادت و نقش تقدیر

همان گونه که در بخش آفرینش و ابلیس اشاره شد عین القضات در دفاع از ابلیس فرمان و ارادت الهی را جدا می کند . از نظر او فرمان معشوق محکی برای سنجش عیار نهاد عاشق است فرمان بردن او نشانه ناپختگی و نافرمانی نشانه کمال است . عین القضات ابلیس را نسبت به ارادت الهی آگاه می داند و دلیل می آورد که فرمان سجده محکی بود برای ابلیس : «ندیدی ای دوست کسی که بر ارادت دوست و معشوق خود مطلع بود خلاف فرمان او کند در موافقت ارادت او چه می شنوی ؟ ابلیس بر ارادت پروردگار مطلع بود که

او نمی خواهد که ابلیس ، سجود کند چون گفت «اسجدوالآدم» آن محکی بود تا خود کیست که به فرمان او سجود غیر می کند همه سجود کردند الا معلم فریشتگان لابد چنین بود استاد از شاگرد پخته تر باید که بود .

گر بر سر من خارو خشک بارانی
باران تورا دوخته ام بارانی

فراق معشوق اختیار کرده بر سجود غیر . «(۳۴)

قاضی همدانی نقش مهمی را برای تقدیر در ماجرای ابلیس قائل است . او عمل آدم را که از گندم ممنوعه خورد و عمل ابلیس را که سجده نکرد جریان قلم و قضایای قدم می داند . (۳۵) بنابراین تقدیر و قضای الهی بر آن قرار گرفته بود که ابلیس ، مطرود درگاه شود و نافرمانی او بهانه بود .

فلسفه وجودی ابلیس

از نگاه قاضی عالم هستی ، عالم اضداد است سفیدی و سیاهی ، آسمان و زمین ، جوهر و عرض ، طاعت و عصیان ، ایمان و کفر و ... ابلیس و محمد(ص) بنابراین اگر در برداشت عارفانه عین القضاة از اهرمن آن سرور مهجوران به مثابه یگانه وجود بدفهمی نشان ندهیم ، « همانا موافق نگره زروانی باید او را یکی از دوگانه وجود وصف کرد که درست هم پایه مزدا اهوراست و هر دو از آن یگانه وجود بزاده اند . «(۳۶)

وجه دیگر از فلسفه وجودی ابلیس داعی بودن است و این امر با مظهریت او از جلال الهی قابل تبیین است «دانی که ابلیس کیست ؟ داعی است در راه او ولیکن دعوت می کند از او و مصطفی دعوت می کند با او و جلالت لم یزل ولایزال ، ابلیس را بدین کار فرادداشت که خلق را بگوید که :

خواهی که همه کار سلیمت باشد پا چندان کش که برگلیمت باشد (۳۷)

ابلیس چون سگ درگاه الهی است و غلام صفت قهر و آنان که به بارگاه الهی راه نمی یابند در عالم نفی لا می مانند . در حقیقت ابلیس وسیله ای است برای تمایز و تفارق خوبان و بدان چون سگ درگاه عزت حق بر بدان پارس کرده آنان را می راند و آن که رانده می شود راه به جایی ندارد اما او را با آشنایان درگاه حضرت حق کاری نیست . همچنین ابلیس ، واسطه آفرینش ضلالت و کفر است : « خدای تعالی هر چه آفرید به دو قسم آفرید بعضی به خودی خود و بعضی به واسطه این واسطه آدمی ، فریشته یا شیطان بود . بعضی به واسطه آفرید چون علم مصطفی و انبیا که به واسطه جبریل پیدا کنند و چون ضلالت بوجهل و کفار که به واسطه ابلیس و جنود او بود . «(۳۸)

ابلیس ، سالک و سلوک

عين القضاة محک و معيار محبت را بلا و قهر و ملامت و مذلت می‌داند. مقام ابليس از مقاماتی است که سالک در طريق الی الله از آن عبور می‌کند: «چون سالک به مقام ابليس رسد آن وقت تصدیق ابليس تواند کرد، زیرا که اکنون صاحب ذوق است ... گاه سالک گرم روتر از ابليس بود پس لامحاله ابليس را در راه و از بیند و از اودر گذرد اینجاست که ابليس گوید این مرد از من سیه گلیم تر است.» (۳۹)

وظیفه سالک از نظر عين القضاة آن است که به حدیث پر فریب ابليس گوش ندهد چرا که راه قوت ابليس با او متفاوت است و قرب سالک فقط با گوش نکردن به سخنان او ممکن است. (۴۰)

سالک باید از مکر الهی اندیشه کند همان گونه که ابليس از مکر الهی نرسد. (۴۱)

واژه‌های «پیر» و «شیخ»، «مراد» در حوزه اندیشه قاضی نقش مهمی دارد قاضی اصل «من لاشیخ له لا دین له» را می‌پذیرد و بر وجوب همراهی شیخ با مرید تاکید می‌کند و در بخشی از نامه‌ها پیر پرستی را بهتر از خدا پرستی می‌داند. (۴۲)

قاضی سعادت سالک طالب را در آن می‌داند که با کل روح و قلب در خدمت و اصلا ن باشد و عمر خود را در احترام به او فنا کند تا خداوند به او زندگی پاک و خوش خشد. اعتقاد او به پیر تا حدی است که بی اذن پیر آگاهی به رموز عالم معنا را غیر ممکن می‌داند: «تا پیر خرابات فرمان ندهد، کس را زهره آن نباشد که عروس خرابات خانه «قل الروح من امری» را تواند دیدن. (۴۳)

نشانه پیر آن است که پخته باشد و هدایت پروردگار را به عنوان دلیل راه بپذیرد و مریدی مترادف با داشتن ارادت است. پیر می‌تواند در باطن خواص تصرف کند تا حدی که قاضی می‌گوید اگر پیر به سالک فرمان دهد که الله گوید ابليس از او می‌گریزد اما اگر سالک خود گوید بدون ارشاد پیر ابليس سخن او را به بازی گرفته می‌خندد. (۴۴)

همچنین عين القضاة تکبر در برابر پیر را ناشی از غرور فریب شیطان می‌داند و تاکید می‌کند تنها پیری می‌داند که شیاطین را چگونه باید از نهاد مرید بی علم بر انگیزد.

قاضی از جنگ سالک با نفس و شیاطین درون به صورت حرب یاد می‌کند و یاد آوری می‌نماید جنگ با نفس و شیطان بیشتر رنگ خدعه دارد چرا که تنها پیر است که می‌داند چه چیزی به مرید بگوید تا هر روز گروهی از شیاطین از نهاد سالک برخیزند تا سرانجام «لا اله الا الله» همه وجود او را فرا گیرد. (۴۵)

وی ضمن تاکید بر ضدیت فرمان و ارادت توضیح می‌دهد مرید باید ابليس صفت باشد و با پیروی از اراده فرمان را گردن نهد: «مرید ابليس صفت باید بود تا از او چیزی آید خود را در فرمان تافتن دیگر است و خود

را در ارادت معشوق یافتن دیگر بر فرمان معشوق مطلع بودن دیگر است و بر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر جوانمردا فرمان بیرون است و ارادت ، درون اگر مثلا پدری فرزند خود را گوید که بسیار مرا منواز که از تو خجل شوم و با آن پسر اکرام پدر زیادت کند مخالفت او نیست لعمری مخالف فرمان است ولیکن مخالف ارادت نیست .

اگر سلطان محمود ، وایاز گفتی که برو خدمت دیگری کن و او برفتی خطا بودی آن کس که در آن مقام فرمان برد ناپخته است . (۴۶)

رابطه انسان و شیطان

از دیدگاه تشریحی ، عین القضاة توصیه می کند که رسیدن به وحدانیت با بیرون کردن لباس هایی که شیطان دوخته است امکان دارد : «جوانمردا ! هر لباس که بر تو بود که شیطان دوخته بیرون باید کرد اگر قصد کعبه داری» . (۴۷)

کم شدن معصیت دور شدن از مغالطه های شیطان است و بازگشت از راه شیطان با توبه میسر است :

«وچون از راه شیطان ، بازگردی آن گه توبه بود و الله یحب التوابین» (۴۸)

ظاهر بینان و ریان کاران به نام پروردگار مبلغین دین شیطانند بنابراین عین القضاة بر وجود ابلیس آدم رو اذعان دارد و معتقد است آن که به دنبال ابلیس می رود شیطان او را رها نمی کند. (۴۹)

بندگان شیطان کوران کار حقند و دشمن پروردگار و رسول در عین حال تحریکات شیطان النسی چون زنجیر

است و قاضی از آن به پروردگار پناه می برد : « ونعوذ بالله من تحریک سلاسل شیاطین الانس» (۵۰)

گاه انسان بنده بندگان ابلیس می شود زیرا ابلیس مراکب و جنود خاص دارد «پنداری ابلیس بر درگاه دولت دوستان خدا زهره دارد که بچرخد حاشا وکلا ! اما بنده سلطان بود که بر مرکب سلطان نشیند تا او اصطبل بود.

مرکب خاص غلام دیگر بود و مرکب سلطان دیگر و مرکب سلطان ، غلام را نتواند بودن بر مرکب سلطان نشستن برای مرکب است نه برای غلام . ای عزیز مراکب خاص ابلیس و جنود او خود پیدا است و مرکب

خاص سلطان خود پیدا» . (۵۰)

همچنین صبر سبب منفعت و عجله راه زنی شیطان است. «اینجا اگر صبر کنی درم سود کنی وگرنه

حقیقت دان «العجله من الشیطان» راه بر تو بزند» . (۵۲)

از نظر عین القضاة یکی از درهای بهشت ، دل است از راه دل انسان به دوزخ نمی رود زیرا شیطان را به آن راه نیست . بنابراین آن ذکری که بر زبان می آید باید با قلب یکی باشد وقتی ذکر گفته شود و هوای دنیا

و شیطان پرستی بر انسان مسلط باشد انسان دروغ‌گویی بیش نیست. (۵۳) و طبیعتاً هر آنکس که با فریفته شدن به دنیا و آخرت از حق‌وا ماند قرین شیطان است.

قاضی دریافت حقایق دینی را منوط و موقوف به مسدود کردن تمام راه‌های نفوذ شیطان در وجود انسان می‌داند و با حدیثی که مورد استناد عرفا است تذکر می‌دهد اگر شیاطین اطراف دل آدمی را احاطه نکنند همانا ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌دید. (۵۴)

همچنین خودرایی برابر است با بندگی شیطان و تا زمانی که شیاطین در دل نفوذ دارند جایی برای فرشتگان نیست. عین القضاة بارها بر این نکته تأکید کرده است که در صورت دور کردن شیطان ملکوت، بر انسان عرضه خواهد شد.

یکی از سلاح‌های شیطان، هوا و شهوات عاجل است و قومی که این سلاح شیاطین را در درون ندارند از عباد مخلصند. عادت نیز کمین‌گاه شیطان است که از آن طریق بر انسان زخم می‌زند. (۵۵)

قاضی همدان هر آن‌چه را که انسان را از راه خداوند باز دارد ابلیس نامیده است و راه‌هایی از شیطان و جنود او را خدمت کفش مردان پروردگار می‌داند: «هیچ دانی که حصار نهاد خود چون باید داد تا آن شیطان که در آن پادشاهی می‌راند تسلیم کند؟ از من پرس که علی‌الخییر سقطت خدمت کفش مردی کن چون تو را قبول کرد، شیطان خود بر خیزد.» (۵۶)

نور سیاه ابلیس

همانطور که ذکر شد یکی از وجوهی که قاضی با در نظر گرفتن تقابل وجودی حضرت رسول اکرم (ص) و ابلیس بر آن تأکید دارد، اشاره به نوریت محمد (ص) و ناریت ابلیس دارد. خلق پیامبر و ظهور او از عالم مخفی «کنت کنزاً مخفياً واحببت ان اعرف» ورود به عالم «لولاک لما خلقت الافلاک» است و ازل ابد با خلقت ایشان معنا یافته است. (۵۷) در مذهب تصوف اتصال جمله سالکان به نور مصطفی (ص) است و لازمه رویت حق، رویت نور محمدی است. نور محمدی، صفت اخص خداوند است که از همه پوشیده داشته شده است و حقیقت محمدی صورت اسم اعظم است که جامع جمیع اسماء است.

برخی از بزرگان تاریخ تصوف که از ابلیس با عنوان بزرگترین موحد جهان یاد کرده‌اند با قرار دادن ابلیس در کنار حضرت رسول اکرم (ص) به عنوان دو نمونه عالی فتوت از نور «سیاه ابلیس» در برابر «نور محمدی» سخن می‌گویند و در درون ملعونی و مهجوری ابلیس مقام والا و برجسته‌ای برای او قائل می‌شوند.

اصطلاح نور سیاه یکی از تعبیرات پارادوکس گونه صوفیه است و در مورد ابلیس به این اعتبار به کار می رود که نور او نسبت به نور الهی ظلمت است و گرنه نور است. (۵۸)

ماهیت نورانی ابلیس با اصطلاح «نور سیاه» مورد توجه خاص عین القضاة است نور سیاه یا قبض ابدی یا به اصطلاح قومطیان نور ظلمانی باقی مانده اندیشه دوینی ایرانی است. «واژه نور در فلسفه خسروانی معنی نزدیک به معنی وجود در فلسفه ملاصدر است.

در اصطلاح صوفیان و عارفان نور عبارت است از تجلی حق به اسم ظاهر که مراد وجود عالم ظاهر است در لباس جمیع صوراکوانیه از جسمیات و روحانیات و به روایت کشاف «نور» نور قلوب عارفین است به توحید حق». (۵۹)

نور سیاه و سفید مبدا خیر و شرند اگر نور سیاه عدم فرض شود نیاز به علت ندارد زیرا علت عدم را بی علتی بس است و اگر شیطان، موجود فرض شود ناگزیر شد شرنسبی و اضافی است نه مطلق زیرا همه چیز در پایان عاقبت به خیر می شود. عین القضاة که قبض ابدی یا جاودانگی در جهنم را نمی پذیرد و به نوعی خیمه شب بازی جهانی معتقد است همه چیز را عاقبت به خیر می داند با نور سیاه را کمال درد می داند. (۶۱) از نظر عین القضاة منظور از ولادت ثانی قدم نهادن از ملک به ملکوت است و می گوید «چون سالک به ولادت ثانی رسد حجب ملکوتی بماند میان او میان خداوند عزوجل پس یک یک برخاستن گیرد و آخرین حجاب، نوری سیاه است که ثنویان آن جا بماند اند و یزدان و اهرمن گفتند اگر خلیل صفت بودند ی سیاهی آن نور و ایشان نمودی که آن نه مقصد است. «لا حب الاقلین» «هذا اکبر» بدیدند و لیکن افول آن ندیدند ... قیوم بدیدند و قیام ندیدند». (۶۲)

عین القضاة در تعریفی دیگر از نور سیاه از پاسبان عزت و دربان حضرت حق سخن می گوید: «دانی آن نور سیاه چیست؟ شمشیر «فبعزتک لاغوینهم اجمعین» کشیده است در ظلمات «فی ظلمات البر و البحر» فضولی و خود را بی اختیار کرده است پاسبان عزت آمده است دربان حضرت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم شده است دریغا از دست کسی که شاهد را ببند با چنین خد و خال و زلف و ابرو و حسین وار انا الحق گوید». (۶۳)

اصطلاح نور سیاه را قبل از عین القضاة اولین بار ابوالحسن بستی در قالب یک رباعی مطرح کرده است رباعی مرموزی که صوفیه آن را مشکل دانسته اند و صورت و معنی آن را درست در نیافته اند:

دیدیم نهان گیتی و اهل دو جهان وز علت و عار برگذشتیم آسان

و آن نور سیاه زلانی برتر دان (زان نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن (۶۴)

در مرتبه فنای فنادر سلوک عرفانی که عارف در بالاترین مقام تجلیات نوریه نوری به رنگ سیاه می‌بیند و سپس با گذر از این مقام به مرحله بقا بالله می‌رسد.

همچنین قاضی محمد (ص) را سایه حق دانسته است و سایه آفتاب محمد را نور سیاه در تعریفی دیگر اصالت نور سیاه به سیاهی ماده باز می‌گردد و قوت اضلال ابلیس از ضیای آفتاب است. (۶۶) گاهی نیز از نور سیاه به عنوان مترادف حجاب نام می‌برد. (۶۷)

او برای سالک در طی طریق، مقامی متصور است که در آن مقام، نور سیاه بر وی عرضه می‌کنند. آن نور مقارن است با سموم قهر که از صفت قهاریت الهی سرچشمه می‌گیرد بنابراین قاضی به سالک توصیه می‌کند از آن مقام در گذر چرا که چون آدمی از آنجا در گذرد به خداوند می‌رسد و چه بسیار کسانی که در این مقام مقام کرده اند و سموم قهر نیستشان کرده است. (۶۸)

تعبیر دیگر عین القضاة از ابلیس و نور او به عنوان خال روی معشوق است تا چشم بد بر او نرسد « جوانمرد! آن چه می‌دانم تو آن راه‌گزن ندانی. خال و روی معشوق به کمال جمال بود باش تا جمال خود بینی آن‌گه که بدانی که ابلیس، خال است یا سید المرسلین نباید که چه خال تو ببیند تا چشم بد به عین کمال است این خال تو بر کمال جمال تو را از دشمنان نگاه می‌دارد». (۶۹)

برای عین القضاة که به مرحله توحید اشراقی رسیده است؛ اهرمین یا نور سیاه از مبدا بودن تنزیل رتبه یافته به صورت خال جمال معشوق و زلف سیاه او جلوه می‌کند و از این دیدگاه ابلیس یا نور سیاه را باش مرتبط کرده می‌گوید شر حقیقی وجود ندارد و شیطان، شر نسبی است مثل حجامت شدن کودک توسط مادرش» (۷۰).

این خال سیاه چون مهری از مشک بر شکر است و عین القضاة نیز می‌گوید شاه حبش یا همان ابلیس باید زنهار دهد تا سالک مهر را بشکند و شکر را بر دارد و از آخرین حجاب سیاه برگردد و به حقیقت برسد (۷۱).

همچنین از «ابوعیسی وراق نقل شده است که هشام بن سالم می‌گفت: پروردگار وفره یا زلف سیاه دارد که نوری سیاه می‌باشد». (۷۲) به همین دلیل عین القضاة می‌گوید: «خد و خال این شاهد شنیدی زلف و چشم و ابروی این شاهدانی کدام است؟ دریغا! مگر نور سیاه برتر بالای عرش عرضه نکرده اند؟ آن نور، ابلیس است که از آن زلف سیاه شاهد عبارت کرده اند» (۷۳)

بدین ترتیب پهنه سیاه‌لا آخرین مرحله قبل از فنای فی الله و بقای بالله است و پس از آن هیچ موجودیتی باقی نمی‌ماند و همه، او می‌شود.

اما برداشت و تعبیر زیبای عین القضاة از نور سیاه، تجلی آن به صورت نهنگ است او معتقد است «نور سیاه به صورت نهنگی سفید بر سالک عرضه می‌شود» (۷۴) عطار، هفت وادی سلوک را به دو مرحله طلب و عشق و سه مرحله آموختن علم کثرت، برزخ، علم وحدت و دو مرحله وصول، فنا و بقا تقسیم می‌کند. او وادی چهارم را دریای استغنا می‌نامد و می‌گوید سالکان بایستی پس از آموختن علم کثرت از این دریا بگذرند تا بتوانند به علم وحدت رسند نهنگی که پروردگار در دریای استغنا جاداده است مانع می‌شود که هر سالک بتواند به سادگی از این مرحله بگذرد. (۷۵)

می‌توان مرحله شک در راه سلوک با مرحله استغنا یا وادی چهارم از هفت وادی عطار تطبیق داد آزمایشی برای بیرون شدن از عالم کثرت و وارد شدن به عالم وحدت آزمایش در مرحله استغنا آن قدر دشوار است که از صد هزاران یکی می‌تواند آن را به درستی بگذراند.

قاضی نیز توضیح می‌دهد نهنگی که بر سالک عرضه می‌شود نمایانگر سموم قهر است و عاشق یک نقطه درد می‌شود؛ «گاه نور سیاه در صورت نهنگ سفید عرضه می‌شود چه می‌شنوی؟ گاه می‌برند تا بدان مقام و آن مقامی است که چون آدمی از آن جا بگذرد به پروردگار رسد و گویند بس کس که بدین مقام رسد و او را سموم قهر بزند مسکین عاشق اینجا یک نقطه دردگردد و از فرق تا قدم همه این گوید: ای دل به چه زهره خواستی یاری را کو چون تو به باد داده بسیاری را (۷۶)

(۱) تمهیدات، عین القضاة همدانی، تصحیح عسیران، ص ۱۵.

(۲) دایره المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، جلد دوم، ص ۱۷۹۵.

(۳) شکوی الغریب، ص ۷۵.

(۴) نفحات الانس، جامی، ص ۴۱۴.

(۵) صوفیان شهید، مصطفی علی پور، ص ۱۰۳.

(۶) تمهیدات، صص ۲۳۶ و ۲۳۷.

(۷) مقدمه نامه‌ها، ج ۳، ص ۱۱۱.

(۸) همان، ص ۲۳۹.

(۹) همان، ص ۱۶۹.

- ۱۰) پژوهش در اندیشه‌های عرفانی عین القضاة ، زهرا فتحي ، ص ۱۰.
- ۱۱) تمهیدات ، عین القضاة ، ص ۳۵۱.
- ۱۲) قرآن کریم ، سوره نحل ، آیه ۶۲.
- ۱۳) دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ، ص ۲۶۲.
- ۱۴) تمهیدات ، ص ۱۲۱ .
- ۱۵) نامه‌ها ، ج ۳ ، صص ۱۶۲ و ۱۶۳.
- ۱۶) استادامی عین القضاة ، نصرالله چور جوادی ، ص ۲۷.
- ۱۷) لوایح ، ص ۱۲۲ .
- ۱۸) همان ، ص ۲۳.
- ۱۹) تمهیدات، ص ۲۸۴ .
- ۲۰) نامه‌ها ، ج ۲ - صص ۱۸۶ تا ۱۸۹.
- ۲۱) تمهیدات ، ص ۲۲ .
- ۲۲) نامه‌ها ، ج ۲ ، ص ۱۸۶.
- ۲۳) همان ، ص ۴۱۵ و ۴۱۶.
- ۲۴) تمهیدات ، ص ۲۴۴ .
- ۲۵) تذکره الاولیاء عطار نیشابوری ، ج ۲ ، ص ۱۸۰.
- ۲۶) نامه‌ها ، ج ۱ ، ص ۹۷.
- ۲۷) تمهیدات ، ص ۲۴۷.
- ۲۸) نامه‌ها ، ج ۲ ، ص ۷.
- ۲۹) همان ، ص ۸.
- ۳۰) همان ، ص ۲۳۲ .
- ۳۱) نامه‌ها ، ج ۲ ، صص ۴۱۵ و ۴۱۶
- ۳۲) تمهیدات ، ص ۲۲۹ .
- ۳۳) همان ، صص ۲۳۲ و ۲۳۳ .
- ۳۴) نامه‌ها ، ص ۹۶.

- (۳۵) تمهیدات ، صص ۱۷۸ و ۱۷۹.
- (۳۶) مقاله اهرمن ، پرویز اذکایی ، سال ۷ ، شماره ۶-۷ فروردین ۱۳۶۹ ، ص ۸۳۴.
- (۳۷) نامه ها ، ج ۳ ، صص ۲۴۰-۲۴۴ .
- (۳۸) نامه ها ، ج ۲ ، ص ۴ .
- (۳۹) نامه ها ، ج ۳ ، ص ۲۴۶.
- (۴۰) نامه ها ، ج ۱ ، صص ۳۱۴ و ۳۱۵.
- (۴۱) نامه ها ، ج ۳ ، صص ۲۳۱ و ۲۳۲ .
- (۴۲) نامه ها ، ج ۱ ، ص ۴۷۵ ، ج ۲ ، ص ۷۸.
- (۴۳) تمهیدات ، ص ۳۴۱ .
- (۴۴) نامه ها ، ج ۳ ، ص ۳۹۴ .
- (۴۵) همان ، ج ۱ ، ص ۴۹ .
- (۴۶) همان ، ج ۱ ، ص ۷۵ .
- (۴۷) همان ، ج ۱ ، ص ۱۱۳ .
- (۴۸) همان ، ج ۱ ، ص ۲۴۴ .
- (۴۹) همان ، ج ۱ ، ص ۳۷۱ .
- (۵۰) همان ، ج ۱ ، ص ۳۷۲ .
- (۵۱) نام ها ، ج ۲ ، ص ۱۰۲ .
- (۵۲) نامه ها ، ج ۲ ، ص ۱۵۷ .
- (۵۳) نامه ها ، ج ۲ ، ص ۱۷۷ .
- (۵۴) نامه ها ، ج ۲ ، ص ۴۱۳ .
- (۵۵) تمهیدات ، ص ۳۷۱ .
- (۵۶) تمهیدات ، ص ۲۶۷ .
- (۵۷) تمهیدات ، ص ۲۶۸ .
- (۵۸) شرح مقدمه قیصری ، ص ۶۸۶ .
- (۵۹) لغت نامه دهخدا ، ج ۱۵ ، ذیل واژه نور .

- ۶۰) نامه‌ها، ج ۱، بند ۵۴۱.
- ۶۱) نامه‌ها، ج ۳، ص ۹۱.
- ۶۲) همان، ج ۲، صص ۶۴ و ۶۵.
- ۶۳) تمهیدات، ص ۲۴۹.
- ۶۴) تمهیدات، تعهد، ۳۲۶.
- ۶۵) تمهیدات، ص ۲۶۷.
- ۶۶) نامه‌ها، ج ۱، ص ۳۲۳.
- ۶۷) نامه‌ها، ج ۲، ص ۲۵۴.
- ۶۸) تمهیدات، صص ۴۸ و ۴۹.
- ۶۹) نامه‌ها، ج ۱، ص ۲۴۹.
- ۷۰) نامه‌ها، ج ۳، ص ۲۳۸.
- ۷۱) تمهیدات، ص ۴۳.
- ۷۲) نامه‌ها، ج ۱، ص ۴۷۶.
- ۷۳) تمهیدات، ص ۱۲۰.
- ۷۴) منطق الطیر، عطار نیشابوری، گفتار ۴۴، داستان ۵.
- ۷۵) نامه‌ها، ج ۳، ص ۲۶۱.
- ۷۶) تمهیدات، ص ۴۰.

فهرست منابع

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) تمهیدات، عین القضاة همدانی، مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- ۳) دایره المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، مرکز نشر دایره المعارف فارسی، متعلق به موسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۶.
- ۴) شکوی الغریب من الاوطان، عین القضاة همدانی، مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.

- ۵) نفحات الانس ، عبدالرحمان جامي، تصحيح مهدي توحيد پور، سعدي، ۱۳۶۶ .
- ۶) صوفيان شهيد ، مصطفى علي پور ، تيرگان ، ۱۳۸۱ .
- ۷) نامه ها ، عين القضاة همداني ، به اهتمام علي نقی منزوی و عفيف عسيان ، اساطير ، ۱۳۷۷ .
- ۸) پژوهشی در اندیشه های عرفانی عين القضاة همداني ، زهرا فتحي ، ترفند ، ۱۳۸۴ .
- ۹) دایره المعارف بزرگ اسلامي ، كاظم موسوی بجنوردي ، نشر دایره المعارف ، ۱۳۷۴ .
- ۱۰) عين القضاة و استادان او ، نصرالله پور جوادی ، اساطير ، ۱۳۸۴ .
- ۱۱) رساله لوايح ، عين القضاة همداني ، رحيم فرمنش ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۱ .
- ۱۲) تذکره الاولیاء شيخ فرید الدین عطار نیشابوری ، تصحيح متن و فهرست ها از محمد استعلامی ، زوار ، ۱۳۷۴ .
- ۱۳) شرح فصوص الحکم ، قيصري ، شيخ اکبر محی الدین بن عربي، انتشارات اميرکبير ، ۱۳۷۰ .
- ۱۴) لغت نامه ، علي اکبر دهخدا ، دانشگاه تهران ، ۱۳۷۳ .
- ۱۵) منطق الطير ، عطار نیشابوری ، به اهتمام و تصحيح سيد صادق گوهرين ، علمی و فرهنگي ، ۱۳۷۱ .